جلسه 239

دوشنبه 15/07/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در مقربیت طهارات ثلاث بود. اشکال شده بود که شما که می گوئید امر غیری موجب تقرب نیست، پس چرا در وضوء وغسل و تیمم که مقدمه نماز هستند، امر غیری موجب تقرب می شود؟

جواب هایی مطرح شد. جواب اول جواب مرحوم شیخ و مرحوم صاحب کفایه بود. فرمودند طهارات ثلاث مستحب نفسی هستند.

مرحوم شیخ راجع به تیمم ایراد داشت. او را هم مرحوم آقای خوئی جواب داد، فرمود تیمم طبق روایات طهور است، وإن الله یحب المتطهرین. خداوند ایجاد طهارت را دوست دارد، و تیمم هم که طهارت است، پس خداوند تیمم را در حال فقد ماء دوست دارد. پس تیمم هم مستحب نفسی است.

ما اشکال کردیم عرض کردیم اولا: ما دلیل نداریم که تیمم لا لغایة من الغایات طهور باشد. اگر شما می خواهید اثبات کنید که تیمم فی حد ذاته لا لغایة من الغایات طهور است، هذا اول الکلام. ما اطلاقی نداریم که این را اثبات کند. مگر بگوئید تیمم لغایة من الغایات کالصلاة وقتی طهور بود، همین مقدار کافی است برای قصد تقرب به آن. اما اینکه بخواهید اثبات کنید تیمم فی حد ذاته مستحب نفسی است، ما دلیلی بر آن نداریم.

ثانیا: از کجا شما استفاده کردید که تیمم طهارت است و ایجاد طهارت مستحب است؟ تیمم طهور است. طهور یعنی سبب الطهارة. در روایت هم داشتیم إنه دخلها علی طهر بتیمم. ظاهرش این بود که به توسط تیمم طهارت برای او حاصل شده است. حتی در وضوء هم ما معتقدیم که دلیل نداریم که الوضوء طهارة. الوضوء طهور یعنی سبب للطهارة. و آن چیزی که مطلوب نفسی است ایجاد طهارت است. إن الله یحب المتطهرین. اما سبب طهارت مستحب نفسی نیست.

آقای سیستانی فرموده اند: حتی اگر بگوئیم که نسبت بین طهارت و بین تیمم مثلا نسبت عنوان است به معنون و نه نسبت مسبب به سبب، یعنی طهارت اسم تیمم است یا اسم وضوء و غسل است نه اسم مسبب آن، باز اشکال سر جای خودش باقی است. چرا؟ برای اینکه یکوقت می گفتند مستحب است وضوء به قصد قربت، مستحب است تیمم عند فقد الماء بقصد القربة، مشکلی نبود. اما یکوقت می گویند طهارت مستحب است. طهارت عنوان بسیط است، یا هست یا نیست. تیمم منهای قصد قربت طهارت نیست. ولی تیمم هست. اگر می گفتند یستحب التیمم بقصد القربة، مشکلی نداشتیم. اما وقتی گفتند یستحب الطهارة وطهارت لا ینطبق بر تیمم الا بعد از قصد قربت، اشکال دور بر می گشت. چرا؟ برای اینکه متوقف است صدق عنوان طهارت بر قصد قربت در تیمم. قصد قربت هم فرض این است که متوقف است بر قصد امتثال امر. و قصد امتثال امر متوقف است بر وجود امر. پس صدق عنوان طهارت متوقف شد بر وجود امر. در حالی که وجود امر هم متوقف است بر صدق طهارت. تا طهارت صادق نباشد بر تیمم، امر او را شامل نمی شود. چون امر رفت روی عنوان الطهارة. فصدق الطهارة توقف علی وجود الامر بالتیمم، و وجود الامر بالتیمم توقف علی صدق الطهارة علیه، و هذا دور.

اقول: به نظر ما این اشکال وارد نیست. برای اینکه وقتی طهارت شد عنوان التیمم بقصد القربة، یعنی امر رفته است روی این معنون. طهارت شد اسم برای تیمم به قصد قربت. امر به یک عنوان لبا یعنی امر به معنون آن. شما وقتی دستور می دهید فرزندتان تعظیم کند مهمان را، تعظیم عنوانی است منطبق بر قیام بقصد التعظیم. یعنی امر رفته است روی قیام، منتهی قیام بقصد التعظیم. عنوان واسطه است برای تعلق حکم به معنون. معنای عنوان این است. عنوان یعنی اسم. یعنی وقتی گفت أوجد الطهارة، نگاه کرد از این آینه عنوان طهارت به تیمم به قصد القربة. کأنه گفت أوجد التیمم بقصد القربة. منتهی این را به عنوان تفصیلی نگفت، بلکه به عنوان اجمالی الطهارة گفت. خب من می بینم که اوجد الطهارة یعنی اوجد التیمم بقصد امتثال الامر. اینکه مشکلی ندارد. قصد امتثال امر هم در متعلق امر ممکن است اخذ بشود، خود ایشان هم قبول دارد.

قطع نظر از اینکه اصلا ما گفتیم و خواهیم گفت که قصد قربت مرادف با قصد امتثال امر نیست. ممکن است قصد قربت بکنیم ولی قصد امتثال امر نکنیم. عمل را بخاطر خدا بیاوریم. اضافه کنیم عمل را به خدا به انحاء اضافه. که این بحثی است که بعدا مطرح می کنیم.

حالا فعلا برفرض قصد قربت یعنی قصد امتثال امر، خب اوجد الطهارة یعنی اوجد التیمم بقصد امتثال الامر. معنای اینکه طهارت عنوان است این است که حکم رفته است روی معنون، منتهی عنوان مرآت است برای لحاظ معنون.

به نظر ما نسبت بین طهارت و بین تیمم مثلا نسبت عنوان به معنون نیست. طهارت اسم تیمم نیست، اسم وضوء هم نیست، اسم غسل هم نیست، بلکه مسبب است از این افعال. ولذا ما نمی توانیم بگوئیم وضوء مستحب نفسی است یا غسل مستحب نفسی است یا تیمم مستحب نفسی است. ولکن بیشتر از این ما دلیل نداریم در قصد قربت بر وضوء و غسل وتیمم که قصد بکنیم امتثال امر به مسبب آن را. ما دلیلمان بر لزوم قصد قربت در طهارات ثلاث اجماع است و ارتکاز متشرعه. اجماع و ارتکاز متشرعه بیش از این اقتضاء نمی کند که شما وضوء بگیرید بخاطر خدا، ولو به اینکه قصد کنید در ایجاد وضوء توصل به مسبب را قربة الی الله تعالی. وضوء می گیرم تا مسبب از وضوء که طهارت است ایجاد بشود قربة الی الله تعالی. ما بیش از این دلیل نداریم.

این عرض ما.

یک نکته ای عرض کنم: اینکه ما گفتیم نسبت بین طهارت و بین وضوء وغسل و تیمم نسبت مسبب و سبب هست، منشأ نشود که شما فکر کنید که ما دیگر در دوران امر بین اقل واکثر در وضوء یا غسل یا تیمم اصالة الاشتغال جاری می کنیم. این را توضیح بدهم:

نسب الی المشهور که چون معتقد هستند که طهارت مسبب است از وضوء مثلا، اگر شک بکنیم در دخالت یک جزئی یا یک شرطی در وضوء. شرط وضوء این است که مسح سر از بالا به پائین باشد. شک داریم. نسب الی المشهور که اینها اصالة الاحتیاطی هستند. چرا؟ چون می گویند شک در محصل است. نمی دانیم آیا با وضوء ناقص مثل مسح رأس منکوسا طهارت ایجاد شد یا نشد، قاعده اشتغال می گوید تو امر داری به طهارت وشک داری داری در امتثال آن، استصحاب هم که می گوید ایجاد نکرده ای طهارت را، باید احتیاط کنی.

بلکه در کتاب منتقی الاصول فرموده اند: حتی اگر بگوئیم نسبت طهارت و وضوء مثلا نسبت عنوان به معنون است باز باید احتیاط کنیم. چرا؟ ایشان فرموده است برای اینکه در خطاب شرعی عنوانی که اخذ شده است این است که شرط صلاة طهارت است. اگر می گفتند شرط صلاة وضوء است، خب می گفتیم امر وضوء مردد است بین اقل و اکثر، برائت از اکثر جاری می کنیم. اما گفته اند لا صلاة الا بطهور. نماز مشروط است به طهارت. حالا بگوئید طهارت عنوان وضوء است، ولی امر در خطاب رفته است روی عنوان طهارت. ایشان می فرماید اگر ما بودیم وآیه شریفه "إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم"، می گفتیم خود وضوء شرط نماز است. اما جمع عرفی بین ادله شرعیه اقتضاء می کند بگوئیم طهارت شرط نماز است. حالا طهارت یا مسبب باشد از وضوء و یا عنوان وضوء باشد فرقی نمی کند، قاعده اشتغال جاری است.

ایشان می فرماید: شارع گفته است که لاصلاة الا بطهارة. شما شک دارید که با وضوء ناقص ایجاد کردید شرط را یا نه. برفرض طهارت عنوان وضوء باشد مسبب از وضوء نباشد، شک می کنید که این عنوان ایجاد شد یا ایجاد نشد. چون اگر وضوء ناقص صحیح نباشد، اصلا عنوان طهارت ایجاد نشده است. ایشان از روایاتی که مطرح می شود این استفاده را کرده است که عنوان طهارت شرط نماز است، و إنما امر بالوضوء وبدأ به لیکون العبد طاهرا بین یدی الجبار و امثال این روایت.

ایشان یک مطلبی هم دارند وآن این است که می گویند: غیر از اینکه ما معتقدیم ظاهر این است که طهارت مسبب است از این افعال ثلاث، التراب احد الطهورین ظاهرش این است که تیمم سبب طهارت است نه اینکه خودش طهارت است، غیر از این ایشان می گوید اصلا محال است نسبت بین طهارت و وضوء وغسل و تیمم نسبت عنوان و معنون باشد. ما وارد این بحث استدلالی نمی شویم. بعد می گوید برفرض نسبت بین طهارت و این افعال ثلاث نسبت عنوان و معنون بود که نظر مرحوم آقای خوئی هست. بسیار خوب، شما در بحث برائت نمی توانید ملتزم به برائت بشوید اگر شک کردید در جزئیت شیئی در وضوء یا غسل یا تیمم. چرا؟ برای اینکه شارع گفته است طهارت شرط نماز است. شما نمی دانید طهارت را ایجاد کردید یا نه.

اقول: به نظر ما این مطالب درست نیست. درست است که عقیده ما این است که نسبت بین طهارت و افعال ثلاث نسبت مسبب است به سبب نه نسبت عنوان به معنون، ولکن ظاهر ادله این است که شرط نماز خود سبب است. لا صلاة الا بطهور، طهور اسم خود وضوء است، اسم غسل است، اسم تیمم است. درست است که طهارت مسبب است از این افعال ثلاث، ولی شارع آمده خود این افعال ثلاث را شرط نماز قرار داده است. لا صلاة الا بطهور. نگفت لا صلاة الا بطهارة، گفت لا صلاة الا بطهور. طهور اسم وضوء یا غسل یا تیمم است.

اینکه ایشان فرموده اند که در روایت فضل بن شاذان داریم وإنما امر بالوضوء لیکون العبد طاهرا بین یدی الجبار، خب این ملاک حکم است. اتفاقا از خود این روایت استفاده می شود که امر شده اید به وضوء. همان چیزی که قرآن فرمود که "إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم"، وظاهرش این است که خود وضوء شرط نماز است. "فلم تجدوا ماءا فتیمموا صعیدا طیبا" ظاهرش این است که خود تیمم شرط نماز است در حال عذر. این روایت فضل بن شاذان هم می گوید ملاک امر به وضوء یا تیمم این است که شما در حال نماز طاهر باشید. این ملاک حکم است نه اینکه شرط نماز خود طهارت باشد. شما امر هم شده اید به نماز که إن الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر، اما نه اینکه امر رفته است روی آن مسبب از نماز که نهی از فحشاء ومنکر باشد. امر رفته است روی خود نماز. چرا امر شده اید به نماز؟ لان الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر. اینجا هم امر شده اید به خود وضوء، منتهی ملاک از امر به وضوء این است که در حال نماز طهارت داشته باشدی. شاید شارع می دانست اصولیین مردم را بیچاره می کنند، اگر امر کند به ایجاد طهارت زود بحث شک در محصل را پیش می کشند و اصالة الاشتغال را جاری می کنند، لذا آمد شارع امر کرد به خود سبب، به خود وضوء یا غسل یا تیمم. ظاهر ادله این است.

سؤال وجواب: وقتی روایات گفتند کسی که وضوء ندارد مسّ قرآن نکند، برفرض این آیه دلیل باشد بر حرمت مسّ مصحف برای محدث، خب در روایات تفسیر شده است که کسی که وضوء ندارد مسّ مصحف نکند.

به هر حال ما معتقدیم نسبت بین طهارت و بین این وضوء وغسل و تیمم نسبة المسبب الی سببه، ولی ظاهر ادله این است که آن چیزی که شرط نماز است سبب است.

اما این چیزی که ایشان فرمودند که برفرض طهارت عنوان باشد برای خود این افعال ثلاث باز هم قاعده اشتغال جاری می شود، چون امر رفته است روی عنوان.

این خالی از غرابت نیست. اگر بنا شد عنوان طهارت عنوان خود وضوء شد، وقتی می گوید أوجد الطهارة یعنی أوجد الوضوء. مثل اینکه تعظیم عنوان این مصادیق تعظیم است. قیام به داعی احترام، سلام به داعی احترام. وقتی می گوید تعظیم بکن، این عنوان را مرآت قرار می دهد برای آن مصادیق اعتباری آن. یعنی در واقع دارد امر می کند به مصادیق اعتباری آن. ولذا اگر شک بکنیم شرط قیام این است که وقتی قیام می کنیم حتما دستمان هم به سینه باشد، اصل برائت می گوید نه شرط نیست که در حال قیام به داعی احترام دستتان به سینه باشد. چرا؟ برای اینکه درست است که اگر دست به سینه بودن شرط باشد معنایش این است که اگر شما دست به سینه نباشید اصلا عنوان تعظیم صادق نیست عرفا. این احتمال را می دهیم. چون تعظیم یک امر اعتباری است. مثل سربازی که اگر کلاه بر سر نداشته باشد و سلام نظامی بدهد، نه تنها در عرف نظامی ها تعظیم نیست بلکه توهین هم هست، احتمال می دهیم که اگر دست به سینه نباشیم هم همان حالت را داشته باشد و اصلا مصداق تعظیم نباشد. این درست است، ولی هنگامی که امر می کنند به تعظیم، ظاهرش این است که امر می خورد به معنون. مخصوصا که در یک جا بگویند تعظیم کن در یک جا بگویند قیام کن به داعی احترام غیر. دیگر خیلی واضح است که امر رفته است روی آن معنون. اینجا هم همینطور است، یک جا گفته اند لا صلاة الا بطهارة أی بطهارة به نظر این آقایانی که طهارت را عنوان می دانند برای وضوء، لا صلاة الا بطهارة عنوان است برای وضوء، ولی جاهای دیگر هم عنوان وضوء را اخذ کرده اند. "إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم". ظاهر امر به عنوان مخصوصا که در جای دیگر معنون را هم بعنوانه التفصیلی اخذ کرده اند، وضوء را هم بعنوانه التفصیلی اخذ کرده اند مثلا، ظاهر امر به عنوان این است که از خلال این عنوان معنون را لحاظ می کنند. و آن چیزی که شرط نماز است لبا این معنون است. والا این اشکال در صلاة هم می آید. صلاة بنابر مسلک صحیحی اصلا صدقش مشکوک است بر نماز فاقد جزء مشکوک یا شرط مشکوک. پس شما بنابر مسلک صحیحی باید اصالة الاشتغالی بشوید. چون مولا گفته است ایجاد کن صلاة را، وصلاة هم عنوان نماز صحیح است. شما نمی دانید نماز صحیح ایجاد کردید یا نه. با اینکه خود صحیحی ها گفته اند ما در رجوع به برائت مشکل نداریم. چون امر به عنوان یعنی امر به معنون. والا عنوان و معنون نمی شد.

سؤال وجواب: اگر شبهه مفهومیه صلاة باشد مثل اینکه نمی دانیم اصلا نماز بدون رکوع نماز هست یا نه، شک می کنیم که رکوع مقوم هست نسبت به نماز یا اصلا هیچ وجوبی ندارد و مقوم هم نیست، بله شبهه مفهومیه صلاة می شود برائت جاری می کنیم. مشکل نداریم. امر به عنوان منشأ نمی شود که ما در دوران امر بین اقل و اکثر در معنون اصالة الاشتغالی بشویم.

بله یک شبهه ای در اینجا هست، آن فرمایشی است که آقای خوئی ره در فقه فرموده است. آقای خوئی در فقه فرموده است: آن چیزی که شرط نماز است بقاء الوضوء است نه خود وضوء. وضوء یک فعلی است آناما موجود می شود و منعدم می شود. با پایان یافتن غسلات ومسحات وضوء تمام می شود. اما از روایات استفاده شده است که وضوء اعتبار شده است بقائش. از خود الحدث ینقض الوضوء استفاده می کنیم که وضوء استمرار اعتباری دارد، حدث می آید آن را نابود می کند. خب معلوم می شود که آن وضوءی که بقاء اعتباری دارد حدث نقضش می کند. و الا وضوء تکوینی که دو ساعت پیش گرفتیم تمام شد. او اصلا ادامه ندارد که نقض بشود یا نشود. یعنی یک بقاء اعتباری برای وضوء دیده اند، و آن وضوء باقی به بقاء اعتباری در حال نماز شرط نماز است. ظاهر ادله این است که در حال نماز وضوء داشته باش. یعنی بقاء اعتباری وضوء الی حین الصلاة شرط نماز است.

اگر این را بگوئیم بله آنوقت کار مشکل می شود. چرا؟ برای اینکه شک می کنیم آیا شارع برای وضوء ناقص ما که مسح رأس منکوسا کردیم اعتبار بقاء کرده یا نه، چون وضوء باطل که بقاء اعتباری ندارد. وضوء صحیح است که بقاء اعتباری دارد. خب اگر این وضوء من باطل باشد که بقاء اعتباری ندارد. آنوقت مشکل تولید می شود که نمی دانم آیا این وضوء من بقاء اعتباری دارد یا نه، وشرط نماز هم بقاء اعتباری وضوء است. خب دچار مشکل می شویم و به این سادگی نمی شود از این مشکل بیرون رفت.

ولکن حرف ما این است که ظاهر ادله این است که خود آن وضوء شرط نماز است نه طهارت مسبب از آن و نه بقاء اعتباری خود آن. شارع بنابر نظر عنوان و معنون اعتبار کرده است که الوضوء طهارة، بنابر نظر سبب و مسبب گفته است الوضوء سبب للطهارة. اما آن چیزی که شرط نماز است خود آن غسلات و مسحات است. منتهی یک شرط دیگر هم داریم و آن عدم صدور الحدث بین الوضوء وبین الصلاة است. إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برئوسکم... خود غسلات ومسحات شرط نماز هستند نه بقاء اعتباری آن. منافات ندارد شارع برای این وضوء اعتبار بقاء کرده است، این را من قبول دارم، اما آن چیزی که شرط نماز است خود غسلات ومسحات است. ظاهر آیه و روایت هم همین است. دلیل نداریم که بقاء اعتباری وضوء شرط باشد. بله به قول آقای صدر ره که در بحوث فی شرح العروة الوثقی شرط نماز دو چیز است، یکی غسلات و مسحات، دیگری هم عدم صدور حدث بین الوضوء والصلاة. آنوقت نسبت به وضوء که شرط نماز است، امر دائر است بین اقل و اکثر، برائت جاری می کنیم از امر به نماز با وضوء مشروط به مسح الرأس من الاعلی الی الاسفل. برائت جاری می کنیم از وجوب اکثر یعنی از وجوب نماز مشروط به وضوء مع کون مسح الرأس من الاعلی الی الاسفل. برائت جاری می کنیم. عدم صدور ناقض هم که یا وجدانی است یا استصحاب می گوید. ما مشکلی نداریم. بیش از این دلیل نداریم. حتی دلیل نداریم که حدث مانع باشد در نماز. شما یک روایت پیدا کنید که بگوید الحدث مانع عن الصلاة یا بگوید لا تصل و انت محدث. مفاد همه ادله این است که در نماز وضوء شرط است. بله دلیل هم آمده است می گوید إذا نام اعاد الوضوء. یعنی شرط دیگر نماز این است که بین وضوئی که گرفت و بین نماز نوم واقع نشود.

حتی اگر به این عرائض ما قانع نشوید و بگوئید هر کسی یک ادعایی کرده است ما هم جزء متوقفین هستیم. یکی می گوید طهارت که مسبب از وضوء شرط است. خب اگر حرف آنها درست باشد قاعده اشتغال جاری است چون شک در محصل است. یکی مثل آقای خوئی ره می گوید بقاء تعبدی وضوء شرط است، که طبق نظر ایشان کار مشکل می شود. شما هم که می گوئید خود وضوء شرط است. ما نمی فهمیم که کدام درست می گوئید. می گوئیم بسیار خوب قدر همین نعمت جهل را بدانید. برای رجوع به اصل عملی کافی است. من نمی دانم طهارت شرط نماز است که مسبب است از وضوء یا خود وضوء. خب اگر طهارت که مسبب از وضوء است شرط نماز باشد باید احتیاط بکنم در موارد اقل و اکثر در وضوء. برائت به من می گوید نه، احتیاط لازم نیست. شک داری طهارت مسبب از وضوء شرط است یا نه، رفع ما لایعلمون. شک داری که وضوء مع مسح الرأس من الاعلی الی الاسفل شرط نماز است یا نه، آن هم رفع ما لایعلمون. می آیم وضوء می گیرم مع مسح الرأس منکوسا و نماز می خوانم به اعتماد این اصل برائتها و هیچ مشکلی پیدا نمی کنم.

سؤال وجواب: علم اجمالی هست ولی علم اجمالی بین تکلیف و عدم تکلیف که منجز نیست. آنچیزی که ما می گوئیم موجب عدم تکلیف است، موجب توسعه است. توسعه که مشکلی پیدا نمی کند.

پس این بحث استصحاب نفسی طهارات ثلاث که ادعا شده بود برای مقربیت طهارات ثلاث که طهارات ثلاث استحباب نفسی دارند اشکال اول آن را بررسی کردیم. عرض کردیم خود این افعال ثلاث استحباب نفسی ندارند.

سؤال: از کجا بدانیم آیه و یحب المتطهرین طهارت از حدث را هم شامل می شود؟ جواب: اطلاق دارد. وقتی روایت می گوید الوضوء طهور، الغسل طهور، التیمم طهور ولو تیمم لغایة الصلاة، إن الله یحب المتطهرین هم یعنی کسی که استعمال طهور بکند خدا دوست دارد.

سؤال: معلوم نبود که طهارت در حدث در آن زمان حقیقت شرعیه شده بوده است. جواب: آیه فرموده خداوند پاکیزگان را دوست دارد. بعد فرموده وضوء سبب پاکیزگی است. تیمم هم سبب پاکیزگی است چون فرمود: "ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم" خدا امر کرد به تیمم یرید لیطهرکم. این آیه را بگذارید کنار إن الله یحب المتطهرین، مشکل حل می شود.

سؤال وجواب: ما معتقدیم خود وضوء یا تیمم یا غسل مستحب نفسی نیستند. ولذا این جوابی که مرحوم شیخ داده اند که طهارات ثلاث مستحب نفسی هستند ما قبول نکردیم. ولکن به وجه آخری عرض کردیم که همینکه سبب هستند برای یک مسبب که آن مسبب مستحب است، همین کافی است که ما سبب را ایجاد کنیم به داعی حصول آن مسبب قربة الی الله تعالی. بیش از این ما در عبادات دلیل نداریم. پس مسبب از اینها مستحب است نه خود این افعال.

اشکال دیگری که مطرح شده در رابطه با استحباب نفسی طهارات ثلاث اشکالی است که خود مرحوم شیخ و مرحوم نائینی مطرح کرده اند، فرموده اند استحباب نفسی طهارات ثلاث با دخول وقت از بین می رود. قبل از وقت است که وضوء مستحب نفسی است، اما وقتی اذان ظهر گفتند می شود واجب غیری. و محال است با فرض وجوب غیری استحباب نفسی آن هم باقی بماند. پس چه جور شما می خواهید بعد از دخول وقت وضوء بگیرید به داعی استحباب نفسی آن؟ کدام استحباب نفسی؟ دیگر استحباب نفسی نماند، امر غیری آن را از بین برد. ببینیم جواب این اشکال چیست.